



بهمن ۱۳۹۹

به دختر انقلاب؛ ویدا موحد

آن زمان که آنتیگنه تصمیم گرفت، برخلاف
فرمان پادشاه، جسد برادرش را به خاک بسپارد،
خواهرش، ایسمنه، گفت: «من بر قانون نخواهم
شورید، حدود آن را در شکستن؟! چه جنونی!»
(آنتیگنه، سوفوکلس)

تابستان نودونه، در شبکه‌های اجتماعی پوشی تکین پا گرفت که البته در
سطح شبکه‌های اجتماعی نماند. زنان آنچه را از سر گذرانده بودند، آزار و تعرض
و تجاوز تحمیل شده از سوی مردان، برملا کردند. طی چند روز شبکه‌های
اجتماعی پر شد از روایاتی که در بسیاری از آن‌ها عاملان تعرض و تجاوز مردانی
نام‌آشنا بودند. تنها در یکی از موارد که اتهام وارده تجاوز و موارد آن متعدد بود،
پلیس از آسیب‌دیدگان خواست بدون هیچ واژه‌ای ثبت شکایت کنند. حالا حتی
برخی از شاکیان نگران اعمال مجازات مرگ برای مجرم‌اند.

حدود دو ماه بعد، دختر موسوم به دختر آبادانی، با داستانی نه‌چندان عیان،
به‌اعتراض و به قصد شاید آبروریزی شاید حق‌خواهی به منزل رئیسش می‌رود و
از جانب اهالی خانه مورد خشونت فیزیکی و از جانب نیروی حراست مورد
تعرض قرار می‌گیرد. ویدئوی این خشونت فیزیکی و جنسی به سرعت پخش و
دیده شد. در شب صبحی که ویدئو منتشر شد، تلویزیون با دختر آبادانی مصاحبه
کرد و او تقصیر ماجرا را بر گردن گرفت.

چه رخ داده بود که رسانه چنین سریع به حل و فصل ماجرا برآمد؟

دختر آبادانی شلوغش کرده و، در همان روزهای آغازین این جنیش، به افشا بسنده نکرده بود. در مقابل، چند سال پیش، زهرا نویدپور که مدعی شده بود سلمان خدادادی، نماینده‌ی وقت شهر ملکان مجلس، به او تجاوز کرده به مراجع قضایی شکایت کرد. اما شکایتش راه به جایی نبرد و تهدید به مرگ شد. زهرا نویدپور در دی‌ماه ۹۷ درگذشت. در عین شائبه‌ی به قتل رسیدن او، منابع رسمی ملکان، با وجود مدارکی چون صدای ضبط‌شده‌ی خدادادی در حین تهدید، مرگ او را خودکشی اعلام کردند. پرونده چند ماه پس از مرگ زهرا بسته شد و سلمان خدادادی در اسفند ۹۷ از اتهام تجاوز تبرئه شد.

از زمان شروع افشاگری‌ها مباحثی حول این محور درگرفت که برخی از این آزارها و تعرض‌ها محصول بستر فرهنگی و آگاه نبودن مردان به حدود و حدود این جرم‌هاست، چراکه موارد آزار و تعرض در قانون ایران جرم‌انگاری نشده. اما آیا اساساً قانون در این مورد دستاویز موجهی است؟ قانون چه می‌تواند بکند؟ بر فرض که قانون مجرم را به جزای کار خود برساند، آیا مجازات قانونی جلو وقوع مجدد جرم را می‌گیرد؟ در ساختار و قانونی مردسالار، آیا اساساً امکانی برای دور زدن مردسالاری و به زیر کشیدن نموده‌های آن هست؟ کنش زنان چه باید باشد و چه چیز را باید هدف قرار دهد؟ چطور می‌شود زنان را از تبعات یک ساختار مردسالار محافظت کرد؟ قانونی که خود برساخته‌ی نظامی مردسالار است کاراست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها نخست باید سازوکار قدرت را درک کرد و به این منظور می‌توان از دستگاه فکری فوکو یاری جست.

از منظر فوکو قانون شکل عمومی قدرت است. اما سازوکارهای قدرت را باید فراتر از قانون یگانه‌ی حاکمیت جستجو کرد. فوکو معتقد است: «قدرت چیزی نیست که تصاحب شود، به دست آید یا تقسیم شود، چیزی که نگه داشته

شود یا از دست بگریزد؛ قدرت از نقاط بی‌شمار و در بازی روابطی نابرابر و متغیر اعمال می‌شود؛ روابط قدرت در وضعیتی بیرونی نسبت به دیگر انواع روابط (فرایندهای اقتصادی، روابط دانش، روابط جنسی) نیست، بلکه درون‌ماندگار آن‌هاست؛ روابط قدرت نتیجه‌ی بی‌واسطه‌ی تقسیم‌بندی‌ها، نابرابری‌ها و عدم توازن‌هایی است که در آن روی می‌دهد و متقابلاً شرایط درونی این تفاوت‌گذاری‌هاست؛ روابط قدرت دارای جایگاهی روبنایی با نقش صرف ممنوعیت یا هدایت نیست؛ روابط قدرت، هرآنجا که عمل می‌کند، نقشی مستقیماً مولد دارد؛ قدرت از پایین می‌آید؛ یعنی در مبدأ روابط قدرت، تقابلی دوتایی و فراگیر میان حاکمان و اتباع وجود ندارد. {...} روابط قدرت نیت‌مند و در عین حال غیر سوبژکتیواند. در واقع، فهم‌پذیر بودن روابط قدرت از آن رو نیست که معلول مرجعی دیگرند، {...} قدرتی وجود ندارد که بدون مجموعه‌ای از مقاصد و اهداف اعمال شود. اما این بدین معنا نیست که قدرت نتیجه‌ی انتخاب یا تصمیم‌گیری سوژه‌ای فردی است.» (فوکو، ۱۱۰-۱۰۹: ۱۳۹۴)

در نظام فکری فوکو قدرت از طریق گفتمان اعمال می‌شود. و این بدین معنا نیست که جهانی از گفتمان‌ها داریم که میان گفتمان پذیرفته‌شده و گفتمان پذیرنده یا میان گفتمان مسلط و گفتمان تحت‌سلطه تقسیم شده، بلکه «باید بازی پیچیده و متغیری را در نظر گرفت که در آن گفتمان می‌تواند هم ابزار و نتیجه‌ی قدرت باشد و هم مانع، سد، نقطه‌ی مقاومت و مبدایی برای یک استراتژی متضاد. گفتمان وسیله‌ی انتقال قدرت و مولد قدرت است؛ گفتمان قدرت را تقویت می‌کند، اما همچنین آن را تحلیل می‌برد، به خطر می‌اندازد، آسیب‌پذیر می‌کند و ممانعت از آن را امکان‌پذیر می‌سازد.» (فوکو، ۱۱۷: ۱۳۹۴) گفتمان قدرت هم نه ساختاری یکپارچه، که عرصه‌ی زدوخورد جریان قدرت و نقاط مقاومت است. در نتیجه‌ی این زدوخوردها مناسبات گفتمان تغییر می‌کند. اما روابط درون‌گفتمانی همیشه پویا نیست؛ مانند آنچه در «وضعیت استیلا» روی می‌دهد.

فوکو میان روابط قدرت و وضعیت‌های استیلا تمایز قائل است. محض مثال، مردسالاری را می‌توان شکلی از وضعیت استیلا دانست. وضعیتی، مشابه وضعیت ما، که در آن ساختار مردسالار چنان با قانون، عرف، و حاکمیت تقویت شده و می‌شود که جنبش‌های گفتمانی مقاومت زنان، گو این‌که دستاوردهایی داشته‌اند، تغییر عمده‌ای ایجاد نخواهند کرد. «آن‌چه فوکو رابطه‌ی قدرت می‌نامد یک بازی استراتژیک "باز" است. در این‌گونه بازی‌ها با تعیینی قطعی و تخطی‌ناپذیر مواجه نیستیم و هر آن امکان دارد همه‌چیز وارونه شود {...} مشکل وقتی شروع می‌شود که به جای روابط قدرت در "وضعیت‌های استیلا" قرار می‌گیریم. برای شکل‌گیری بازی استراتژیک در نظام قدرت، فاعل‌ها باید آزادی داشته باشند. وضعیت استیلا وضعیتی است که در آن روابط قدرت چنان تثبیت شده‌اند که امکان‌های بازیگر (فاعل) را بسیار محدود می‌کند و ترفندها و کنش‌ها هرگز نمی‌توانند بازی را دگرگون کنند. کنش در "بازی‌های استراتژیک قدرت" با کنش در "وضعیت‌های استیلا" تفاوت اساسی دارد. در وضعیت‌های استیلا، {...} "میکرو-مقاومت‌ها" چیزی نیستند جز "تعدادی ترفند" که هرگز نمی‌توانند وضعیت را تغییر دهند.» (مشایخی، ۱۳۹۵:۱۵۵)

بعد از شروع جنبش «من هم» در ایران، بسیاری موقعیت‌ها با مشابه آن در کشورهای دموکراتیک غربی مقایسه می‌شود؛ تازه‌ترین مورد فروش میلیاردی تابلوی نقاشی آیدین آغداشلو — که از سوی زنان متعددی به تعرض متهم شده — بود که واکنش‌های بسیاری برانگیخت. برخی او را با هاروی واینستین، تهیه‌کننده‌ی هالیوود، مقایسه کرده‌اند. واینستین که در جریان جنبش من هم در آمریکا از سوی زنان بسیاری به تعرض و تجاوز محکوم شده بود، بعد از افشاگری‌ها و شکایت‌های زنان، به بیست‌ودو سال زندان محکوم شد و از دنیای حرفه‌ای حذف شد. این‌که در آمریکا می‌توان موقعیت مردان قدرتمند متعرض/متجاوز را به خطر می‌اندازد و در ایران به این منجر می‌شود که اثر فرد

متهم را به ده برابر قیمت پایه بخرند (اتفاقی که به ندرت رخ می‌دهد و در بیشتر موارد قیمت نهایی بیست درصد بیشتر از قیمت پایه است) به ساختار قدرت و وضعیت استیلا برمی‌گردد. در ایران، که دست زنان از سهم قدرت ساختاری خالی است، ساختار مردانه‌ی تهدید شده مرعوب که نمی‌شود هیچ، به دلجویی از متهم و دهن کجی به آسیب‌دیده می‌پردازد. در وضعیت استیلا دیگر شرایط گشوده نیست و امکان تغییر قواعد کم است. جنبش حقوق زنان در ساختار صلب مردسالار ایران همان «میکرومقاومت‌ها» است که قواعد بازی را دست آخر تغییر نمی‌دهد. منظور این نیست که این جنبش‌ها کارا نیستند اما با شناخت مختصات وضعیت می‌شود دانست که این جنبش‌ها باید با توانی مضاعف برای حرکت به جلو شارژ شوند. پس چه باید کرد؟

در اینجا بررسی‌دو نمونه‌ی نمادین کنشِ زنانه کاراست.

در نمایشنامه‌ی آنتیگنه اثر سوفوکلس، آنتیگنه که دختر ادیپوس است پس از مرگ دو برادرش مقابل حاکم، کرئن، می‌ایستد. دو برادرش، یکی کنار حاکم و دیگری در مقابل حاکم، جنگیده بوده‌اند و یکدیگر را به کام مرگ فرستاده‌اند. کرئن اته‌اُکلس را، که هم‌پیمانش بوده، به شایستگی به خاک می‌سپارد و اجازه‌ی خاکسپاری جسد پولونیکس، برادر معارض، را نمی‌دهد. جسد او را بیرون شهر رها می‌کنند تا طعمه‌ی حیوانات و پرنندگان شود. آنتیگنه این بی‌حرمتی به جنازه‌ی یکی از دو برادرانش و این تفاوت‌گذاری میان آن دو را تاب نمی‌آورد و تصمیم می‌گیرد خود برادر دیگرش را به خاک بسپرد. ابتدا از خواهرش ایسمنه یاری می‌جوید. ایسمنه می‌گوید: «چه سرانجام دردناکی خواهیم داشت اگر در برابر قانون، در برابر فرمان پادشاه بپاخیزیم و بر قدرت او بشوریم» و آنتیگنه به تنهایی جسد برادر را به خاک می‌سپارد. کرئن به معجزات او را درون غاری محبوس و زنده‌به‌گور می‌کند. آنتیگنه در آن غار خودکشی می‌کند؛ هایمن، پسر کرئون و

نامزد آنتیگنه، نیز خود را می‌کشد؛ در پی مرگ هایمن، مادرش، همسر حاکم، از غم جان می‌دهد. و این چنین توان کرن و نظم سابق شهر فرومی‌پاشد.

نمونه‌ی دیگر فیلم *داگتوث* است، ساخته‌ی یورگن لانتیموس. در فیلم خانواده‌ای تحت کنترل پدر-دیکتاتور تصویر می‌شوند که تنها واقعیت برایشان واقعیتی جعلی است که پدر برای کنترل بر ساخته، آن قدر که باور دارند مادرشان قرار است سگ به دنیا بیاورد. می‌لیسند و پارس می‌کنند و هرگز از مرز خانه (که در آن باز است و قفل نیست) پا فراتر نمی‌گذارند.

دقیق‌ترین استعاره از ذهن دیکتاتورزده در دختر بزرگ تجلی پیدا می‌کند، دختری که ماجراجوست؛ اسمی جدید بر خود می‌گذارد، البته اسمی «مردانه»؛ تلفن را پیدا می‌کند؛ و اتفاقی و پنهانی ویدیوئی از دنیای بیرون تماشا می‌کند. اما دختر، وقتی هم که می‌خواهد از خانه/زندان پدر بیرون بزند، قانون پدر را رعایت می‌کند. دندان‌ی را — که در جعلیات پدر، افتادنش به مثابه‌ی بزرگ شدن و مجوز رفتن به دنیای بیرون است — در دهان خود خرد می‌کند و با این که در قفل نیست باز مرز نامرئی پدر را رعایت می‌کند و برای فرار در ماشین پدر پنهان می‌شود. دست آخر هم در ماشین پدر به کارخانه‌ی پدر می‌رسد، زندان بزرگ‌تر پدر.

نظر به آرای فوکو در *دیرینه‌شناسی دانش*، در هر دوره‌ی تاریخی «با دو لایه سروکار داریم که در یکدیگر مستحیل نمی‌شوند و در عین دوگانگی کاملاً درهم‌تنیده‌اند. تنشی بی‌پایان.» (مشایخی، ۱۳۹۵:۵۸) عرصه‌ی گفتمانی و عرصه‌ی غیرگفتمانی. در واقع در هر دوره‌ای گفتمان‌هایی بر کردارهای غیرگفتمانی چفت‌وبست می‌شوند و این گفتمان‌ها معنای حاکم بر هر عصری را شکل می‌دهند. چنان‌که مثلاً بسیاری از کردارهای اجتماعی را، خصوصاً در حوزه‌ی روابط زنان و مردان، می‌توان ذیل گفتمان مردسالاری ادراک کرد و کردارها را

معنا کرد. هرگاه توانی در عرصه‌ی غیرگفتمانی رؤیت‌پذیر شود، یعنی کرداری غیرگفتمانی شکل گیرد که با گفتمان‌های موجود معنادار نشود، چفت‌وبست دو عرصه‌ی گفتمانی و غیرگفتمانی بحرانی می‌شود. گفتمان تا وقتی که در پیوند و ادغام با عرصه‌ی کردارهای غیرگفتمانی ست پویا و کاراست، و تغییر در مناسبات این دو عرصه و شل شدن چفت‌وبست‌هایشان از توان گفتمان می‌کاهد — همان چیزی که در جریان دختر آبادانی شاهد بودیم؛ بعد از رؤیت‌پذیر شدن کنش دختر، گفتمان حاکم سریعاً به رفع و رجوع ماجرا پرداخت تا این رابطه‌ی بحرانی را بهبود بخشد. «می‌توان و نمی‌توان»‌های گفتمان هستی اجتماعی را جهت می‌دهند. بدنی که سوژگی یافته و با توان جدیدی شارژ شده قادر به کنشی می‌شود که بیش از توان معمول عرصه‌ی غیرگفتمانی ست. بر اثر بیرون‌زدگی این توان، چفت‌وبست این دو عرصه از بین می‌رود و «تو باید...»‌ها درصدد دوباره جفت‌وجور کردن این دو برمی‌آیند. به همین دلیل دختر آبادانی تحت اجبار به خطا بودن اقدامش اعتراف کرد و این اعتراف همان شب هم از تلویزیون پخش شد. دختر همان‌جا اعلام کرد شکایتش را قانونی پی خواهد گرفت و جنجال‌ها خوابید.

آنتیگنه خارج از گفتمان قانون و حاکم می‌ایستد، کاری که در محدوده‌ی کردارهای مجاز از دید حاکم نیست و از این روست که در تحمل حاکم نمی‌گنجد و همین است که کنش او رؤیت‌پذیر و مؤثر می‌شود. اما در داگنوت دختر در همان مجرای گفتمانی پدر دست به عمل می‌زند، حتی نام جدیدش مردانه‌ست، و در نهایت چیزی در گفتمان پدر تغییر نمی‌کند. فرار از محدوده‌ی تحت قانون پدر منجر به رهایی از ساختار منقادکننده نمی‌شود. برای تقابل با ساختار و قانون جاری، سوژه باید بیرون قانون و ساختار بایستد. در واقعیت هم، توسل زهرا نویدپور به مراجع قانونی راه به جایی نبرد. پرونده‌ی دختر آبادانی نیز با بازگشتن به مسیر قانونی هضم و ناپدید شد.

رؤیت‌پذیر شدن توان در عرصه‌ی غیرگفتمانی در نتیجه‌ی از انقیاد درآمدن و سوژه شدن روی می‌دهد. چنان که زنان به سوژگی خویش دست یابند می‌توانند توان‌هایی را رؤیت‌پذیر کنند که منجر به تضعیف گفتمان جاری شود و این همان کنشی‌ست که در رویداد دختر انقلاب شاهد بودیم. زمستان نودوشش، ویدا موحد، تنها و در سکوت، بر جعبه‌ی تقسیم برقی در خیابان انقلاب ایستاد و روسری خود را بر سر چوب زد. پرفورمنس ویدا موحد را دخترانی دیگر پی گرفتند و محل تأثیر بسیار شد. آن‌قدر که می‌توان آن را نقطه‌عطفی در مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی زنان دانست. این‌که سرنوشت و مواضع این دختران با گذر زمان چگونه شد محل بحث این متن نیست، آن پرفورمنس خود زنان را تغییر داد و شجاع‌تر کرد. برای همین است که شاید در کنار جنبش زنان، در وضعیت صلب فعلی، بیش از هرچیز کنش‌های خلاقانه و شجاعت‌های فردی ممکن است موجب خللی در گفتمان حاکم شود. همان‌طور که آنتیگنه با سرپیچی از قانون چنان توانی را آشکار کرد که حتی تبعید و بیرون راندنش از شهر مؤثر نبود و نظم سابق فروریخت. پیش از خودکشی آنتیگنه، سرآهنگ می‌خواند:

«تو دلسوز مردگان بودی.

ولی قدرت در دست مردی زنده است

و قدرت مخالفت بر نمی‌تابد.

نافرمان، از فرمان‌هایش سرپیچیدی.

قانون دیگری در تو سخن می‌گفت...

فرمان‌برداری دیگر و فرمانروای دیگری...

تو کشته‌ی قلب خود هستی، آنتیگنه.»

منابع:

اراده به دانستن، میشل فوکو، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده،
نشر نی: ۱۳۹۴

افسانه‌های تباہی، سوفوکلس، ترجمه‌ی شاهرخ مسکوب، انتشارات خوارزمی:
۱۳۸۵

تبارشناسی خاکستری است، عادل مشایخی، انتشارات ناهید: ۱۳۹۵

دیرینه‌شناسی دانش، میشل فوکو، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین
جهان‌دیده، نشر نی: ۱۳۹۲